الهام ذاکری
فعال اجتماعی در حوزه زنان

وقتی زنان قربانیان پنهان و آشکار مواد مخدر می‌شوند

برای دمی در این جهان نبودن

به واسطه یک کار تحقیقاتی با «سین» آشنا شدم. زنی حدودا ۴۰ ساله با سه فرزند که آخری ناخواسته بود. در سنین کم به اجبار خانواده با مردی معتاد ازدواج کرد. مردی که نه‌فقط شغلی نداشت؛ بلکه درآمد بخور و نمیر «سین» را هم گه‌گاه با دعوا و کتک از او می‌گرفت. «سین» برای تأمین مخارج فرزندانش در خانه دیگران نظافت می‌کرد. به خاطر کارهای سنگینی نظیر جابه‌جاکردن مبل و یخچال در خانه این و آن، دیسک کمر گرفته بود؛ اما پولی برای دوا و درمان نداشت. صاحبخانه جوابش کرده بود و هر لحظه ممکن بود اسباب و اثاث‌شان را توی خیابان بریزد. این زن از همسر معتادش بیزار بود. حتی یک بار تقاضای طلاق کرده بود، می‌گفت: «نمی‌دانم چرا دادگاه بچه‌ها را به پدر می‌دهد؟ مادر بچه‌ها را به دنیا می‌آورد، برای‌شان این‌همه جان می‌کند و بزرگ‌شان می‌کند، دست آخر بچه‌ها را به پدر می‌دهند. آخر این مرد معتاد که نمی‌تواند بچه بزرگ کند». به خاطر بچه‌هایش از طلاق صرف‌نظر کرده بود و به کشیدن بار زندگی‌ای که بسیار بیش از توانش بود، ادامه می‌داد. همین‌طور که برایم درددل می‌کرد و اشک توی چشم‌هایش جمع شده بود، می‌گفت: «گاهی با خودم فکر می‌کنم که خودم هم کمی مواد مخدر مصرف کنم. می‌گویند آدم را آرام می‌کند، نه؟».

درحالی‌که بیش از ۵۰ درصد زندانیان در کشور به دلیل جرائم مرتبط با مواد مخدر در زندان هستند، در میان جرائم زنان زندانی نیز اعتیاد به مواد مخدر یکی از بالاترین آمارها را به خود اختصاص می‌دهد. از طرفی، تحقیقات نشان می‌دهند که اگرچه تعداد زنان معتاد بسیار کمتر از مردان معتاد است؛ اما سرعت رشد تعداد زنان معتاد در سال‌های اخیر، بیش از سرعت رشد مردان معتاد بوده است. برخی تحقیقات سرعت افزایش تعداد زنان معتاد را در برخی سال‌ها در ایران تا سه برابر بیشتر از مردان، برآورد کرده‌اند[1].

تحقیقات بسیاری نشان داده‌اند که میان اعتیاد و جایگاه اقتصادی و اجتماعی فرد ارتباط مستقیمی وجود دارد. سطح تحصیلات، وضعیت درآمد و امید به آینده ازجمله عواملی هستند که بر اعتیاد فرد اثرگذارند[1]. اعتیاد، امری مجزا از وضعیت کلان اقتصادی و اجتماعی کشور نیست و نباید صرفا به‌عنوان امری فردی بررسی شود. اعتیاد زنان نیز از این قاعده مستثنا نیست. نمی‌توان افزایش میزان اعتیاد زنان را بدون درنظرگرفتن وخامت اوضاع اقتصادی حاکم بر کشور و نیز تبعیض جنسیتی علیه زنان، تحلیل کرد. زنان معتاد کسانی هستند که تحت تبعیض مضاعف قرار دارند. از یک سو آنها به صورت پیشینی در جامعه‌ای تحت تبعیض جنسیتی زندگی می‌کنند که بسیاری از حقوق اولیه‌شان را صرفا به دلیل زن‌بودن، به رسمیت نمی‌شناسد. از سوی دیگر، این زنان هستند که به دلیل تابوهای اجتماعی، بخش بزرگی از بار حفظ آبروی خانواده را بر دوش می‌کشند. به‌همین‌دلیل اعتیاد زنان با واکنش شدیدتری از سوی خانواده و اجتماع روبه‌رو می‌شود؛ امری که زنان معتاد را بیش‌ازپیش نامرئی می‌کند. آنها به دلیل ترس از واکنش‌های اجتماعی، بیشتر از مردان خود را مخفی و دیرتر هم برای درمان اقدام می‌کنند. به همین دلیل است که نمی‌توان چندان به آمار رسمی درباره تعداد زنان معتاد اکتفا کرد. تعداد واقعی این زنان، احتمالا بسیار بیشتر از آمار رسمی است.

در تمام این سال‌ها، بخش عمده سیاست‌های مبارزه با مواد مخدر، بر مبارزه با کاهش عرضه به جای مبارزه با کاهش تقاضا متمرکز بوده است. به‌همین‌دلیل آمارهای شفاف و دقیقی درباره تعداد معتادان و وضعیت آنها در دست نیست. حتی در مواردی، سیاست‌های کلان معطوف به انکار وجود آسیب‌های اجتماعی نظیر اعتیاد، به‌ویژه اعتیاد زنان بوده؛ امری که اعتیاد زنان را بیش‌ازپیش به پدیده‌ای زیرزمینی تبدیل کرده است. پنهان و نامرئی‌شدن زنان معتاد، بیش‌ازپیش آنها را در معرض انواع مخاطرات قرار می‌دهد. این زنان از یک سو در معرض خشونت فیزیکی، جنسی و تجاوز قرار دارند و از سوی دیگر مستعد ابتلا به بیماری‌های ناشی از استفاده از سرنگ آلوده و امثالهم، نظیر ایدز و هپاتیت هستند.

علاوه‌براین مسائل مرتبط با بارداری، اعتیاد زنان را بغرنج‌تر هم می‌کند. رنجی که این زنان در طول دوره بارداری متحمل می‌شوند، سرنوشت فرزندان‌شان و بیماری‌هایی که به واسطه اعتیاد مادر قابل انتقال به نوزاد است، بر پیچیدگی‌های مواجهه با معضل اعتیاد زنان می‌افزاید. در سال‌های اخیر، به واسطه سیاست‌هایی که از سوی مسئولان در زمینه افزایش باروری زنان اتخاذ شده است، نظیر جمع‌آوری وسایل رایگان پیشگیری از بارداری، احتمالا معضلات مربوط به بارداری زنان معتاد افزایش یافته است.

بخش بزرگی از این زنان، به دلیل طرد از جانب خانواده، در نهایت مجبور به کارتن‌خوابی می‌شوند که آنها را از قبل هم آسیب‌پذیرتر می‌کند. نبود کمترین حمایت اجتماعی و آموزشی برای خانواده‌های افراد معتاد، درمان و بازپروری آنها را اگر نگوییم ناممکن، بسیار دشوار می‌کند.

نکته درخورتوجه درباره زنان معتاد در ایران، نقش پررنگ مردان خانواده در اعتیاد آنهاست. در سال ۱۳۸۶ مدیرکل درمان و بازپروری ستاد مبارزه با مواد مخدر، اظهار کرد که ۵۴ درصد زنان معتاد از طرف همسران خود به ورطه اعتیاد افتاده‌اند[1]. در کنار زنانی که به شکل مستقیم از طرف همسران‌شان معتاد شده‌اند، زنانی هم هستند که برای فرار از خشونت خانگی از سوی پدر، برادر و همسر به اعتیاد روی می‌آورند. مجموعه این عوامل حل معضل اعتیاد زنان را بدون در نظر گرفتن تبعیض و ستمی که آنها در خانواده و از جانب پدران و همسران خود متحمل می‌شوند، ناممکن می‌کند. به همین دلیل است که مبارزه با اعتیاد زنان به‌عنوان پدیده‌ای که در سال‌های اخیر با سرعت درخورتوجهی در حال افزایش است، بدون تغییر در سیاست‌های کلان کشور درباره زنان ممکن نیست. بدون وجود قوانینی که حقوق زنان را در خانواده و ازدواج به رسمیت بشناسد و بدون وجود حمایت‌های اجتماعی مؤثر از زنانی که تحت خشونت خانگی قرار دارند و بدون وجود امکاناتی برای اشتغال و استقلال اقتصادی زنان، نمی‌توان جلوی زنانه‌شدن اعتیاد را گرفت.

منابع:
۱- مدنی، سعید (۱۴۰۰)، جامعه‌شناسی اعتیاد، از افیون تا کریستال، تهران: نشر کتاب پارسه.

عکس‌ها: سهند تاکی، شرق

روایت میدانی از زنان و مردان سرگردان در شوش

گرفتاران در دام مواد بعد از ترخیص

سمیه جاهدعطائیان

همراه دوستش زرورق مچاله را با حساسیت و دقت زیاد پر و لوله می‌کند، دوستش هم مشغول مهیاکردن سهم مواد صبحگاهی بود که به قول خودش از نَسَخی خلاص شود و بفهمد دور و برش چه خبر است. «بهاره» می‌گفت ۴۵ سال دارد و از قدیمی‌های پارک شوش است اما صورتش آن‌قدر پینه بسته و چروک دارد که از سن واقعی بسیار دورتر به چشم می‌آمد. با اکراه هم‌کلامم می‌شود؛ «توی پارک همه می‌شناسنم. ۲۰ سالم بود، جوون بودم که شروع کردم. یک نفر به اسم «رؤیا» منو معتاد کرد. تریاکو نشونم داد، اصلا تا به حال ندیده بودم، کنجکاو شدم، کشیدم. یک بار، دو بار، ... دیگه ازش خوشم اومده بود. ول‌کن نبودم. اینها همه بهانه‌ست، خودم نباید می‌خواستم. حالا هم شده، بی‌خیال... اول دوا می‌زدم، حالا مدتی هست که شیشه هم می‌زنم. دیگه همین دوتا. چیز دیگه‌ای نمی‌زنم...!». جمله آخر را که می‌گوید، همراه دوستش قهقهه بلندی می‌زنند.

عکس‌ها: سهند تاکی، شرق

بعد از ترک باز هم مواد می‌کشم!

دستکشی که تمام بندهای انگشتانش پاره و نخ‌نما شده، دست کرده و هرازچندگاهی با ناخن‌های بلندش صورتش را می‌خاراند. روی صورتش ردی از زخم‌های کوچک و تازه مانده؛ «بچه خواهرم بازی می‌کرد، یک‌دفعه محکم گرفتم بوسیدمش. عصبانی شد و چنگ انداخت روی صورتم. خانواده مو خیلی کم می‌بینم. دو تا بچه دارم. با اعتیادم مشکل دارن اما من بهشون رو نمی‌دم. داماد دارم، عروس دارم، اما هیچ‌وقت نذاشتم که زمان مواد کشیدن، نگاهشون بهم بخوره. بارها برای ترک مواد رفتم کمپ، اما باز برگشتم. اول‌ها احساس می‌کردم اگر ترک کنم به نفعم هست. اما به ضررم تمام شد. ترک که می‌کردم فقط تا چند روز خوب بودم بعد دوباره می‌رفتم دنبال مواد و بد از بدتر می‌شدم. الان هم دلم می‌خواد ترک کنم اما نمی‌تونم. دروغ ندارم بگم، دوباره می‌رم سراغ مواد...».

همه به دنبال دوا

به رهگذری که دنبال مواد مخدر آمده نگاه کشداری می‌کند، رویش را که برمی‌گرداند چشم‌هایش پر از اشک است؛ «شوهرم معتاد نبود، دوستش داشتم، ۱۷ سال پیش فوت کرد. وقتی فهمید معتاد هستم خیلی اذیت شد، باور نمی‌کرد. از اول مخفی کردم تا اینکه بالاخره فهمید... دیگه آخرها از من ناامید بود...».

موتورسواری دنبال دوا آمده. می‌گوید کمردرد پدرم امانش را بریده. مجبور است دوا و تریاک مصرف کند. جوانی که با اعتیاد دست و پنجه نرم می‌کند با کنایه و خنده جواب می‌دهد؛ «همه ما اول دنبال دوا و مواد برای پدرانمان بودیم و حالا به این روز افتادیم. زود اومدی. صبر کن تا سر و کله کاسب‌ها پیدا شود...».

آژیر پلیس برای متفرق‌کردن معتادان

مرد چای‌فروش با فلاسک و چای کیسه‌ای تا پول چای را نگیرد، به هیچ‌کدام از زنان و مردان سرگردان در میدان شوش که زندگی‌شان به اعتیاد گره خورده است، چای نمی‌دهد. زنی می‌گوید چای بدهی ثواب کردی اگر هم خسیس‌بازی دربیاری که عمرت به فناست. چهار تا شیره‌ای معتاد رو چای‌دادن کار مردان بهشتیه... کمی جلوتر دعوا کمی بالا گرفته اما با پادرمیانی یکی از زنان قضیه فیصله پیدا می‌کند. دعوا بر سر این است که چرا یکی از آنها به دیگری فحش ناموسی داده است... حالا صدای آژیر ماشین پلیس که درمی‌آید، یکی‌یکی پراکنده می‌شوند، انگار دلهره و ترس را مثل خاک به شوش پاشیدند. همه با غُری زیر لب، متفرق می‌شوند. زنان و مردان درگیر با اعتیاد، در خیابان اصلی و دور میدان نباید تجمع نکنند. هرگونه تجمع در خیابان اصلی ممنوع است اما ماندن و جمع‌شدن آنها در کوچه‌های تنگ و باریک مانعی ندارد!

کاسبان مواد مخدر در مدارس!

ماشین پلیس که دور می‌شود، حلقه زنان و مردان دوباره شکل می‌گیرد. «حمید» از پسران جوانِ این جمع، شارژر یک گوشی قدیمی را به همه نشان می‌دهد و سر اصل بودن و تقلبی نبودنش بارها قسم می‌خورد تا بتواند آن را بفروشد و پول آن را به قول خودش، خرج یکی از زخم‌هایش کند؛ «به مژگان خانم بود اومد هر بار نشست کنار ما فقط شیشه کشید، کلمه «داداش، داداش» از دهنش نمی‌افتاد. بعد دیگه پیداش نشد. شما خانم خبرنگار منو یاد «مژگان» انداختید... اینجا چرا اومدین؟ بیاین در گوشتون بگم که اینجا اومدین چی رو از دست می‌دین... اینجا هر کسی اومده یک چیزی از دست داده به فنا رفته... نکنه برای کسی دوا تریاک می‌خوای و روت نمی‌شه بگی... منم مث داداشت‌ها... ببینم چیز میز زنونه، رژلب، گوشی ساده، عروسک، چیزی بخوای من دارم‌ها... تعارف نکن...».

زن لاغراندام و کزکرده در گوشه‌ای از جمع که دوستانش او را «دلارام» صدا می‌زدند، راضی به صحبت نشد. دوستش می‌گفت: «با ما هم به زور حرف می‌زند، کلا اهل حرف نیست... اصلا بیا با خودم حرف بزن...» او را «الهه» صدا می‌زنند. دلش می‌خواهد حرف بزند اما دوستانش هر لحظه صدایش می‌زنند. کلافه می‌شود. فریاد جیغ‌داری سر می‌دهد که دست از سرم بردارین می‌خوام حرف بزنم... «۳۸ سالم شده دیگه. تا سوم راهنمایی بیشتر درس نخوندم. دو ماه پیش رفتم کمپ که ترک کنم اما فقط پنج روز دووم آوردم و دوباره شروع کردم. خیلی بد شدم. از خودم ناامیدم... از ۱۸ سالگی مواد می‌زدم. با دوستای مدرسه‌مون حشیش می‌زدیم. همون دوستای مدرسه کاسب بودن و می‌فروختن. لامصب‌ها اونقدر وسوسه‌مون می‌کردن، یکباره دیدم قرص و شیشه هم آوردن. من همه رو امتحان می‌کردم. ... اون زمان خاک سفید می‌شستیم که به‌راحتی آب‌خوردن حشیش پیدا می‌شد. فقط یک پشتیبان نیاز دارم که دوباره برم کمپ. کمپ خانم ماندنی یا عمو حسین که بعد بتونم برم سر کار خرجمو دربیارم... دو بار فقط ماده ۱۶ گیر کردیم. یک روز صبح همه‌مونو ول کردن. کرونا اومده بود... دو ماه فقط اونجا بودم، از در کمپ اومدم بیرون مواد زدم، تا شوش هم نیومدم، همون‌جا سر راه پیاده شدم و به چند جوان که کناری مواد می‌زدند، گفتم به من هم بدید و باز همه چیز از آنجا شروع شد...».

پشتیبان می‌خواهم!

اینها را که می‌گوید با کف دست روی پیشانی می‌زند... «دو ماه پیش کمپ بودم چرا نتونستم ترک کنم؟ اگر یک نفر حمایتم می‌کرد. یک هفته من و با بیرون آشنا می‌کرد. کاری یادم می‌داد... بعد دیگه منو ول می‌کرد. خودم می‌تونم رو پای خودم واستم. اینکه برم ترک کنم اما حامی نداشته باشم دوباره برمی‌گردم به روز اول...».

هرازچندگاهی صدای «الی» گفتن چند مرد می‌آید اما او بدون پاسخ‌دادن و توجه به آنها حرف‌هایش را می‌زند؛ «چرا از بدبختی‌هام بگم، می‌خوای کتابش کنی؟ می‌خوای درس عبرت کنی؟ والا می‌ترسم که الان نشئه هستم و دارم چرت و پرت می‌گم و بعد که برسم به عمل کم بیارم. می‌دونستی؟ ماها هر بار که درجا می‌زنیم و کم می‌یاریم دیگه نمی‌تونیم بریم جلوتر؟ می‌دونی چقدر از باورهامون خراب می‌شه، چقدر آسیب می‌بینیم؟ الان شش ساله که کف خیابونم، یه دختربچه شش‌ساله دارم که بهزیستیه، اسمش «یسنا»ست. باباش سر خونه زندگیشه. ما رو مچل خودش کرد، به قرآن مجید... بعد از دو سال بچه‌دار هم شد. گفت «نازنین» ولم کرد. بهش گفتم زنت هم تورو هم منو هم بچه‌مونو بدبخت کرد...».

درددل از پدر و مادر بی‌معرفت!

دستم را می‌گیرد و می‌گوید «خانم خبرنگار بیا بریم اینجا نمی‌شه واستیم، من به همه ساقی‌ها بدهی دارم... به این آقا که اومده بدهی دارم، منو ببینه پوستم و می‌کنه...». جای دور از چشمی که پیدا می‌کند می‌گوید؛ «یک نفر و پیدا کردم، بهم امانی مواد می‌داد، می‌گفت تو بفروش و پولشو خرد خرد بده ... به یک آقایی که گفت پنج گرم برام شیشه بیار، فروختم. خودش که پولشو نداد. انقدر منو کشوند، این ور اون ور، گفت مواد خوب نبود، ناخالصی داشت... معطلم کرد، پولش رو نداد. تا ساعت ۱۲ شب معطلم کرد. با پسره دعوام شد اون صابکار هم دیگه بهم شیشه نداد...».

از خانواده‌اش می‌پرسم ... «خیلی مامان و بابام بی‌معرفتن، خیلی بی‌معرفتن، می‌گم خوش به حالشون چه دلی داشتن که از من دل کندن، مامانم، بابام و خواهرم دارن به خوشی و شادی کنار هم زندگی می‌کنند و از من هم هیچ خبری نمی‌گیرند. هر ماه زنگ می‌زنم خونه که یارانه‌مو بزنن به کارتم، ما همش دو تا خواهریم، دوستی هم ندارم، دلم لک زده برای یک دوست که ازم دزدی نکنه و منو برای پول نخواد یا نخواد از من بکنه... باهاش رفاقت کنم... بکنه ولی نزنه بهمون. آخه همه دنبال اینن که خرابت کنن بشن خانم رئیست یا ازت ببرن، یا جلو دیگران کوچیکت کنن... اصلا خانواده رو ول‌ش کن، اینجا کف خیابون همه دیگه خونواده ما هستن...».

معتاد اما بی‌آزارم

چشمانش را روی دوستانش می‌چرخاند و می‌گوید؛ «قبلا خرج موادم به راحتی درمی‌اومد، الان راحت درنمیاد. از کمپ که بیرون اومدم با یک پسره آشنا شدم اسمش «حمید» بود، انقدر دوسش داشتم انقدر دوستم داشت... الان زندانه، گفت باید برم حبس سندمون گیره. بهش گفتم منم می‌رم کمپ... به من گفت کمپ هم نرفتی نرفتی توقع ندارم.

اما مثل سگ می‌ترسم از روزی که خمار بشم... من اهل ورزش بودم.... دیگه خمارم بذار برم... دعا کن ترک کنم...».

جوانی جلو آمد و خودش را «ف.ن» از شهرستان کامیاران معرفی کرد؛ «الی شیشه داری؟ خانم خبرنگار، الی خیلی خوشگل بود، این‌طوری نگاهش نکنید، دوچرخه داشت، ورزش می‌کرد، خودم هفت سالی هست که تهرانم و معتاد هستم. از همان شهر خودم معتاد شده بودم. من دزدم. شیرخشک می‌دزدم، می‌فروشم... از داروخانه دزدیدم. من دنبال مس هم هستم، از تیر برق می‌دزدم. مس می‌دزدم. دزد خطرناکی‌ام. من چیزی ندارم که از من می‌ترسن، من بی‌آزارم، زن و بچه‌م ازم می‌ترسیدن، می‌گفتن آدم شیشه‌ای سر می‌بره، ترسناکه... زنم طلاق گرفت و شوهر کرد. دخترم مهندس شده ازش بی‌خبرم... زنم به مواد مخدری که می‌کشیدم هم حسادت داشت...».

روایت‌ها از زنان و مردانِ شوش همیشه ادامه دارد...

معضل نخ‌نمای ترک اجباری معتادان در ایران

ابهام وضعیت زنان آسیب‌دیده در شوش

سمیه جاهدعطائیان: سرنوشت زنان و کودکانی که زمانی در «مرکز کاهش آسیب نور سپید هدایت» واقع در پارک شوش زندگی می‌کردند یا به گفته خودشان سقفی بالای سر داشتند، حالا با تغییر مدیریت مرکز و تبدیل آن به خوابگاه یا مرکزی که ذات و اهداف فعالیتش نسبت به گذشته نیز تغییر کرده، نامشخص و اغلب تلخ شده است. عده‌ای که روزگاری چشم‌شان به حمایت و زندگی کنار همدردان‌شان بود، به چرخه مصرف مواد مخدر و آسیب برگشتند، تعدادی فوت شدند و از سرنوشت بسیاری از آنها نیز اطلاعاتی در دست نیست. با این سوژه و اطلاع از وضعیت زنان آسیب‌دیده اجتماعی، گفت‌وگویی با «سپیده علیزاده» مددکار و فعال اجتماعی که حدود سه سال نیز مدیریت مرکز سپید هدایت را عهده‌دار بوده و زنان آسیب‌دیده اجتماعی در شوش او را با نام «مادر مرکز» می‌شناختند، انجام دادیم که محورهایی از آن در ادامه می‌آید.

زنانی که به چرخه اعتیاد برگشتند

دختران بهبودیافته زیادی در مرکز «نور هدایت» داشتم که با لنگ پول سیگارشان یا مابقی احتیاجات ضروری بودند و با یک چرخ خیاطی و مهیاکردن وسایل اولیه و کارگاه توانستند درآمد معقول و مشروعی به دست آورده و نیازهای اولیه خوشان را با یادگیری مهارت‌هایی تأمین کنند و سراغ دزدی یا تن‌فروشی نروند. البته کار بسیار دشواری در مرکز انجام می‌شد. فوت کوزه‌گری ما همین بود که با پیداکردن حامی و حمایت‌هایی، در میان زنان و دختران دلبستگی ایجاد کنیم. ما خانه و خانواده درست کردیم که هریک از اعضا از حال همدیگر باخبر بودند. مثلا همه در جریان بودند که فلان زن چه وضعیتی دارد، از خانه قهر کرده، آشتی کرده و... همه مثل ساکنان یک خانه به همدیگر وابسته و از حال هم مطلع بودند؛ اما حالا متأسفانه با تعطیلی مرکز نور سپید و خانه دخترانم در مرکز، سرنوشت هرکدام از این زنان تغییر کرد و باخبر هستم که خیلی از آنها به اشکال مختلف به چرخه آسیب برگشتند.

آمارسازی‌های نجومی در حوزه اعتیاد

آمار بهبودیافته‌های ما در مرکز نور سپید نجومی نبود. ما آمارسازی نکردیم و ادعایی نداشتیم که مثلا در سه‌ماهه اخیر، توانستیم ۲۰۰ فرد دارای اعتیاد را ترک داده و به خانواده برگردانیم، شغل ایجاد کنیم و به خانه برگردانیم... این آمار و حرف‌ها نشدنی و در حد همان حرف و ادعا است. کار مهم و اصولی این است که آنها بدانند اگر روزی خسته شدند، راه و فرصتی برای برگشت وجود دارد و تنها نیستند. به‌همین‌دلیل ما روزهای خاص مثل اعیاد قربان، نوروز یا شب یلدا را بهانه کرده و سراغ پاتوق‌ها می‌رفتیم؛ چون بهترین فرصت یا بهانه برای بازکردن سر صحبت با کارتن‌خواب‌ها و زنان دارای اعتیاد بود که می‌توانستیم بپرسیم «آخرین شب یلدا یا شب سال تحویل کجا بودی؟ اگر دلت خواست می‌تونی سال دیگه پاکی تو جشن بگیری و اعلام کنی که یک سال پاک هستی... فقط کافیه دستتو به من بدی...». همین صحبت‌ها جرقه می‌زد و مؤثر بود. من این لحظه و لذت را بارها دیدم و به آن وابسته شدم. حس کردم که یک زن در همین شب‌ها اعتماد می‌کرد و از اعتیاد خلاص می‌شد. من با زنان زیادی روبه‌رو شدم که برای تغییر زندگی‌شان دست‌وپا می‌زدند و با یک قدم کوچک، زندگی‌شان را عوض کردند.

زنان جان‌داده در مراکز ترک اجباری اعتیاد

تجربه از درمان‌های اجباری ترک اعتیاد تجربه ناخوشایند و بی‌ثمری است. مؤسسه همسرم به مدت سه سال مجری اولین دوره از شروع درمان‌های اجباری اعتیاد زنان در یک کمپ ماده ۱۶ بود که من هم مجری داخلی مرکز بودم و تمام این مدت پای درمان‌های اجباری ایستادم؛ اما بعد از آن با مشاهده و تجربه اشتباهات مکرر، اعتقاد و باورم را نسبت به آن از دست دادم و در نهایت به صورت کامل از آنجا بیرون آمدم. در این مراکز می‌دیدم زنانِ درگیر اعتیاد سال دوم پس از ترک دوباره برمی‌گردند. ترک می‌کنند. بعد از آن سال سوم داغان‌تر از سال قبل برمی‌گردند به کمپ. تعدادی از زنان در این چرخه جان‌شان را از دست می‌دادند، زنانی هم که به مدت سه ماه در این کمپ ترک اجباری در مرکز می‌ماندند، تصور می‌کردند که در زندان هستند و روزشماری می‌کردند که بعد از بیرون‌آمدن از این زندان، دوباره به سراغ مواد مخدر بروند.

دور باطل در مراکز اجباری ترک اعتیاد ماده ۱۶

ایجاد امید و تزریق انگیزه در بدنه و داخل مرکزی که زنان درگیرِ مواد مخدر را به اجبار برای ترک آوردند، بسیار دشوار و نشدنی است. اینکه به اینِ زن بگوییم قصد کمک و حمایتش را داریم و توقع همکاری برای ترک را داشته باشیم، کاری سخت است؛ چراکه در واقع ما نیامدیم به این زن کمک کنیم؛ چون او را به اجبار به مرکز ماده ۱۶ برای ترک اجباری آوردیم و او را زندانی کردیم. مثلا زنی را با توهین و تحقیر در شرایطی به اجبار دستگیر، سوار خودرویی ناشناس کرده و به کمپ اجباری و مراکز درمانی آوردند که در حال خرید، فروش یا مصرف مواد مخدر بوده و از این کار راضی یا خشنود بوده است. تمام این اجبارها باعث شده زنی که با پای خودش و به خواسته خودش برای ترک نیامده، مقاومت کرده، به خودش یا تیم درمانی آسیب بزند و برای درمان خودش همکاری نداشته باشد؛ پس علت اصلی مخالفت با کمپ‌های اجباری همین مسائل مهم است.

دنیای ناتمام معتادانِ ته خطی!

مرجع یا منبع کاملِ و درستی وجود ندارد که مردم در زمینه چالش‌های اصلی افراد درگیر با اعتیاد و آسیب‌دیده اجتماعی که اصطلاحا به آنها ته خطی می‌گویند، اطلاعات درستی به دست بیاورند؛ حتی رسانه‌ها و فضای مجازی هم در این زمینه اطلاعات کامل و درستی ارائه نمی‌دهند که مردم بدانند باید برای زنانی که درگیر اعتیاد شده‌اند، کاری کرد و اصلا این‌طور نیست که دنیای آنها تمام شده است. خیلی از مواقع می‌بینم یا می‌شنوم که می‌گویند: «باید تمام افراد دارای اعتیاد و کارتن‌خواب را آتش زد یا به دریا انداخت». حتی بسیار پیش آمده خانواده‌هایی به فعالیت‌هایم معترض هستند که اگر پسر، همسر و یکی از عزیزانت درگیر مواد مخدر بود و بلاهایی که سر ما آورده، سر تو می‌آورد، باز هم شرایط را تحمل کرده و برای حمایت همه‌جانبه از آنها امید داشتی؟ واقعیت این است که افراد کارتن‌خواب و افرادی که چندین بار دوران ترک را سپری و باز به چرخه اعتیاد بازگشته‌اند، آدم‌های سختی شده‌اند و خانواده، مدرسه یا جامعه فرصت‌های پیش‌روی فراوانی داشتند که وقتی در خانه یا مدرسه در معرض آسیب، خشونت و... بودند، حمایت شده و با کوله‌باری از تجربیات تلخ وارد جامعه نشوند. آنها آن زمان حمایت نشدند. ما بسیاری از فرصت‌ها برای کمک را از همان ابتدا از دست دادیم و حالا که این فرد به ته خط اعتیاد، بی‌کسی، بی‌کاری، ناامیدی و... رسیده است، می‌خواهیم کمکش کرده و به جامعه دلبسته و متصلش کنیم که کاری سخت است.

درد کهنه و درمان‌نشده زنان فاقد شناسنامه و اوراق هویتی

عموما وقتی با مسئولان درباره معضلات ترک اجباری زنان صحبت و رایزنی می‌کنم، اعلام می‌کنند که راهکار و پیشنهادت را برای ترک و درمان ۲۰۰ نفر مطرح کن. به آنها چنین پاسخ می‌دهم که مگر اعتیاد، یک‌شبه به وجود آمده که بخواهیم با دادن راهکارهای فوری و مستقیم و اجرای‌شان، آن را از بین ببریم. داستان اعتیاد تک‌بعدی و تک‌وجهی نیست. داستانی چندوجهی و با ریشه‌های عمیق متنوع است که باید تک‌تک آنها بررسی و آسیب‌شناسی شود و بعد از آن باید مسائل را یکی‌یکی مرتفع و از شدت و عمق آن کم کرد. مثلا چند سال است که زنان کارتن‌خواب و حتی بسیاری از کودکان، فاقد شناسنامه و اوراق هویتی هستند؟ درست بیشتر از ۱۸ سال است که با شروع کارهای داوطلبانه و رسمی در حوزه زنان درباره اوراق هویتی آنها صحبت می‌کنیم و هنوز این مشکل بدون حل باقی مانده است. مطمئن هستم که ۱۸ سال دیگر هم در همین پله هستیم و درباره آرزوهای دهه‌های پیش در حوزه زنان دارای اعتیاد و آسیب‌دیده اجتماعی صحبت می‌کنیم؛ چراکه آن‌طور که مشاهده می‌شود، اراده‌ای برای حل این معضلات وجود ندارد.

انتقاد از کارکرد و عملکرد گرمخانه‌های شهرداری

باید بررسی شود که چرا یک کارتن‌خواب ترجیح می‌دهد با شرایط سخت و اسفبار، شب را تا صبح داخل یک کارتن بماند اما به کمپ‌های شهرداری نرود. بدون شک دلیل محکمی وجود دارد و با وجود نبود و فقدان کمترین حمایت از سوی مسئولان، نمی‌توان گفت که سبک زندگی این کارتن‌خواب، خوابیدن و زندگی در کارتن و خیابان است. زمانی می‌توان ادعا کرد که کارتن‌خوابی سبکی از زندگی فرد شده که دولت به کارتن‌خواب جای مناسبی برای زندگی و شغل داده اما این فرد خدمات این‌چنینی را نپذیرفته و دوست دارد که به کارتن‌خوابی ادامه دهد. اما در جامعه ما که گرمخانه‌های شهرداری کارکرد و هویت اصلی‌شان از بین رفته، از پذیرش معتادان در گرمخانه‌ها جلوگیری کرده و معاون اجتماعی شهرداری در مصاحبه‌ای با افتخار اعلام می‌کند که «معتادان را در کمپ‌های ماده ۱۶ می‌برند و همین مسئله باعث استقبال کارتن‌خواب‌ها از مراجعه به کمپ‌های شهرداری شده است...». دیگر باید با توجه به اعمال چنین قوانینی، سیاست‌های چندپاره، بی‌ثباتی در مدیریت و رویکردهای اشتباه، از هر اقدامی در حوزه کاهش آسیب ناامید شد.

نداشتن دغدغه برای کاهش آسیب معتادان

چه کسی می‌گوید که معتادِ کارتن‌خواب باید وارد پروسه درمان‌های اجباری شود؟ ما باید باور و قبول کنیم که زمان ترک‌کردن یک‌سری از معتادان هنوز فرا نرسیده و ما به‌عنوان درمانگر هنوز موفق نشده‌ایم که تمایل به ترک را در آنها پدید آوریم. پس حالا که در آسیب است باید به آنها کمک کنیم که از طریق برنامه‌های کاهش آسیب زنده بمانند، سالم بمانند، درگیر اچ‌آی‌وی نشوند و درصورت ابتلا، بیماری‌های مقاربتی مثل اچ‌آی‌وی را به دیگران انتقال ندهند. اینها از اهداف اصلی برنامه‌های کاهش آسیب هستند اما آن‌طور که می‌بینیم برنامه‌های کاهش آسیب مثل پیشگیری از انتقال اچ‌آی‌وی از دغدغه‌های تصمیم‌گیرندگان و سیاست‌گذاران نیست. انگار از اپیدمی درآمدیم و معضل آن حل شده است در صورتی که نه‌تنها حل نشده بلکه شکل انتقال آن تغییر کرده است. به‌عنوان مثال قبلا از راه اعتیاد تزریقی بوده و حالا شیوع آن از طریق رابطه جنسی است.

ناآگاهی جوان و خانواده درگیر با مواد مخدر

رسانه‌ها باید بر روی انگ، تبعیض و بالارفتن اطلاعات و آگاهی جامعه و خانواده اقدام کنند. خانواده‌ها از کمبود اطلاعات رنج می‌برند. بارها و بارها با من تماس می‌گیرند و با نگرانی، گریه، استیصال و التماس چنین می‌گویند که دختر یا پسرم مواد مخدر مصرف می‌کند و نمی‌دانیم باید چه کنیم. این بزرگ‌ترین معضل است که خانواده نمی‌داند وقتی جوانش درگیر مواد مخدر شده، چه کند. نه جوان آموزش دیده و نه خانواده که در این زمان بحرانی چه کند. این کار با دادن مشاوره تلفنی نیم‌ساعته و آموزش توسط من یا دیگر فعالان، مددکاران به‌تنهایی و ... شدنی نیست. بالابردن آگاهی خانواده‌ها زمان‌بر است. تیم، انگیزه، انرژی، تلاش و تداوم در تلاش نیاز دارد اما متأسفانه انرژی و توان کافی برای فعالیت در این زمینه از ما که دغدغه‌هایی داریم، گرفته شده است.

خلأ آموزش به والدین در مدارس

در مدارس جدیدترین نمونه از قرص و مواد مخدر خطرناک میان دانش‌آموزان مصرف و تبلیغ می‌شود. دانش‌آموزانی که تجربه استفاده از برخی نمونه‌ها را دارند، دوستانشان را به تجربه استفاده از مواد جدید ترغیب و تشویق می‌کنند. در حالی که نام این مواد جدید حتی به گوش والدین و خانواده‌ها هم نخورده و هیچ شناختی درموردشان ندارند؛ آموزشی هم به خانواده‌ها در این حوزه داده نمی‌شود درصورتی‌که تکیه بر ضرورت ارائه و آموزش مهارت‌های زندگی با تأکید بر داستان و موضوع اعتیاد، علمی تخصصی و مجزاست که کتاب‌های زیادی درمورد آن منتشر شده اماً با وجود ضرورت پرداختن و اهمیت قائل‌شدن به این مسائل، در مدارس برای آن اولویتی در نظر گرفته نشده است.

بی‌رغبتی در کمک به زنان افغان و آسیب‌دیده

خیرین در حوزه کاهش آسیب‌های مربوط به اعتیاد همکاری و مشارکتی ندارند. آنها وقتی صحبت از اعتیاد می‌شود حمایتی نمی‌کنند در حالی که به‌عنوان نمونه در حوزه سرطان، زنان زندانی، کودکان بیمار، فقر و... تمایل بیشتری به حمایت و کمک وجود دارد. دردآور است که بارها خیران زمان حمایت مادی اعلام می‌کنند که «افغان» یا «معتاد» نباشد در حالی که بین انسان‌ها نمی‌توان تفاوت قائل شد و مهم‌تر اینکه یک انسان به دلیل مهاجربودنش، بیشتر در معرض آسیب است و حتی یک زن افغان می‌تواند به مردهای دیگری که از تبعه افغان و مهاجر نیستند نیز آسیب برساند پس کمک به زنان افغان بسیار ضروری است. نجات یک نفر، نجات یک جامعه است و تمام این دیدگاه‌ها به دلیل عدم اطلاع‌رسانی و آگاهی‌بخشی به مردم است. مردم باید کجا آموزش ببینند؟

دست‌به‌عصایی خیران برای کمک به افراد اچ‌آی‌وی مثبت

زمانی به مناسبت عید قربان که گوشت قربانی توزیع می‌شود، بنری در منطقه‌ای از شهر نصب کردیم تا برای خانواده‌های مبتلا به اچ‌آی‌وی و نیازمند به بسته‌های غذایی، گوشت تهیه کنیم و مراکزی را هم برای تحویل نذری و گوشت، در بنر معرفی کردیم در حالی که حتی یک تکه دنبه هم به آن مراکز تحویل داده نشد. اطلاع هم داشتیم که مردم به مراکز دیگر در این زمینه کمک زیادی کردند و گوشت یا نذورات تحویل دادند اما چون نام کمک به این مراکز، زنان مبتلا به اچ‌آی‌وی بود، کمکی دریافت نشد و مردم برای کمک استقبال نکردند. بعدا آموختم و تجربه کردم که نباید در بنر به اچ‌آی‌وی مثبت‌بودن جمعیت تحت پوشش و نیازمند اشاره می‌کردم و فقط عنوان این موضوع که جمعیت هدف درگیر آسیب‌های اجتماعی هستند، می‌توانست کافی باشد. تمام این کاستی‌ها به خاطر نبود اطلاعات و آموزش است. خیلی از مواقع هم دست مردم و کمک مردمی نیست بلکه به سیاست‌گذاری‌های کلان نیازمند هستیم.

زنان انتخاب نمی‌کنند؛ قربانی اعتیاد می‌شوند

بر اساس آنچه در این سال‌ها دیدم و تجربه کردم، واکنش زنان در برابر مشکلات اعتیاد است و انتخاب نمی‌کنند که معتاد بشوند. یعنی زنان معتادشدن را انتخاب نمی‌کنند. آنها عموما از سر کنجکاوی، تفریح و بازی در دورهمی‌ها یا میهمانی سراغ مواد مخدر نمی‌روند. کودکان و زنان در خانواده‌هایی که همسر یا پدر مصرف‌کننده است قربانی می‌شوند و مصرف مواد اعتیادآور را کنار آنها تجربه می‌کنند. بسیاری از زنان درگیر مسائل عاطفی شده و به خاطر نداشتن مهارت در حل موضوع، به مواد مخدر رو می‌آورند. در گشت‌ها و مراجعه به پاتوق‌های شبانه، مواردی را دیدم که خودش مصرف‌کننده مواد مخدر نیست اما چون عاشق یک مرد کارتن‌خواب و آسیب‌دیده است، با آن مرد زندگی کارتن‌خوابی را تجربه می‌کند.

نقدی بر تداوم و تکرار رویکردهای نادرست

صرف بودجه‌های کلان و آمارسازی کذب در حوزه اعتیاد

الهه شعبانی*

کارتن‌خوابی موضوعی است که در بسیاری از کلان‌شهرها دیده می‌شود و به بخشی از چهره این شهرها تبدیل شده است. فشارهای اقتصادی، تورم، نبود امکانات رفاهی، مهاجرت از شهرهای کوچک به شهرهای بزرگ با سودای تأمین معیشت، اعتیاد، خشونت خانگی و... موارد متعددی هستند که می‌توان به‌عنوان علت این پدیده از آنها نام برد.

با وجود اهمیت مسئله کارتن‌خوابی و افزایش آن در سطح کلان‌شهرها، هیچ آمار متقنی از آن در دسترس نیست و هیچ‌کدام از سازمان‌های دولتی مسئول در این زمینه، بر اساس داده‌های مستند درباره آن گفت‌وگو نمی‌کنند تا جایی که در جست‌وجوی ساده آماری متغیر از ۱۵ هزار تا ۶۰ هزار کارتن‌خواب را مشاهده می‌کنیم. درواقع همین موضوع نشان‌دهنده این مسئله است که در سال‌های اخیر به جز پروژه‌های کوتاه‌مدت، نافرجام و نیمه‌کاره، هیچ رویکرد و برنامه هدفمند و بلندمدتی در این میان وجود نداشته است.

در میان این آسیب، شاید توجه به زنان کارتن‌خواب بیش از پیش ضروری باشد، زنانی که طرد و منزوی شده و از سوی جامعه نادیده گرفته می‌شوند. بر اساس شواهد تعداد این زنان رو به افزایش بوده و آسیب‌هایی که متحمل می‌شوند بسیار بیشتر است. زنان کارتن‌خواب بنا بر دلایل متعددی ازجمله خشونت خانگی، از دست دادن سرپرست خانواده، فقر و اعتیاد راهی پاتوق‌های کارتن‌خوابی می‌شوند و در آنجا قربانی روابط پرخطر و تعرض‌های متعدد شده و در معرض بیماری‌های عفونی و خطرناکی همچون اچ‌آی‌وی و اچ‌پی‌وی قرار می‌گیرند. علاوه بر این بیماری‌ها، بارداری‌های ناخواسته و ناخواسته در فضایی غیربهداشتی و ناایمن و تولد نوزادان در این شرایط موجب بازتولید چرخه آسیب می‌شوند. نوزادانی که سرنوشتی تلخ و نامعلوم در پیش دارند.

در سال‌های اخیر، برنامه‌هایی برای ساماندهی زنان کارتن‌خواب توسط شهرداری و سایر سازمان‌ها تدوین و اجرا شد. در این برنامه‌ها این افراد از سطوح شهر جمع‌آوری شده و در کمپ‌ها و گرمخانه‌ها مستقر می‌شوند. اما پس از استقرار کوتاه‌مدت (معمولا شش ماه) و ترک اعتیاد و ایجاد حمایت‌های اولیه و درمان، از این کمپ‌ها خارج شده و مجددا به پاتوق‌های خود بازمی‌گردند و درواقع هیچ تغییری در روند زندگی آنها ایجاد نمی‌شود و به جز صرف بودجه‌های بسیار و گزارش‌هایی برای رسانه‌ها، خروجی دیگری نداشته است. درواقع می‌توان نتیجه گرفت طرح‌های کوتاه‌مدت و ماجراجویانه مسئولین در این سال‌ها راه به جایی نبرده است چراکه این طرح‌ها همه‌جانبه نبوده و تنها به ابعاد محدودی از جمله درمان اعتیاد و تأمین معیشت این زنان پرداخته شده است و مسئله مهمی را مورد توجه قرار نداده‌اند و آن موضوع «طرد اجتماعی» این زنان است. زنان بی‌خانمان و کارتن‌خواب بیش از مردان این گروه، طرد اجتماعی را تجربه می‌کنند و همین موضوع موجب بازگشت چندباره آنها به خیابان‌ها می‌شود.

در سال‌های اخیر برخلاف برنامه‌های مقطعی و نافرجام سازمان‌های دولتی، شاهد نمونه‌های درخشانی از عملکرد سازمان‌های مردم‌نهاد در زمینه توانمندسازی زنان دارای اعتیاد، بی‌خانمان و کارتن‌خواب بودیم. نمونه‌هایی نظیر «خانه خورشید» و «مؤسسه کاهش آسیب نور سپید هدایت».

خانه خورشید در سال ۱۳۸۵ با حضور جمعی از فعالان حوزه اجتماعی تأسیس شد. این مؤسسه در ۱۵ سال فعالیتش، دو هزار و ۵۰۰ نفر را تحت پوشش خود قرار داده بود که ۶۰۰ نفر از آنها بهبود یافته بوده و به جامعه بازگشتند. خانه خورشید پناهی برای زنان بی‌پناه بود، زنانی که زندگی خود را تمام‌شده می‌دانستند و برخی از آنها بارها تجربه خودکشی را از سر گذرانده بودند. در خانه خورشید برای زنان بهبودیافته اشتغال‌زایی شده و در راستای توانمندسازی این زنان، برنامه‌های حمایتی و آموزشی اجرا می‌شد. اما متأسفانه این فعالیت اجتماعی اثرگذار سرنوشت خوبی نداشت و به دلایل نامعلوم و فشارها در اسفند ماه سال ۱۴۰۰، تعطیل شد.

نمونه دیگر از فعالیت سازمان‌های مردم‌نهاد، مؤسسه کاهش آسیب نور سپید هدایت بود. این مجموعه با هدف کاهش آسیب، بازپروری و توانمندسازی زنان آسیب‌دیده در سال ۱۳۹۸ در منطقه ۱۲ (شوش هرندی) راه‌اندازی شد. پس از سال‌ها فعالیت و تجارب موفق، این مؤسسه نیز به سرنوشت خانه خورشید گرفتار شده و در ماه‌های اخیر خبرهایی از تعطیلی آن به دلیل فشارهایی نامعلوم! به گوش می‌رسد و نور سپید هدایت نیز رو به خاموشی است.

بنا بر این دو نمونه ذکرشده در حوزه کاهش آسیب‌های اجتماعی زنان، متأسفانه شاهد آن هستیم که در شرایط فعلی که به دلیل مشکلات اقتصادی و تورم، بی‌تدبیری‌ها و تحریم‌ها، بسیاری از اقشار آسیب‌پذیر جامعه به سوی سرنوشتی نامعلوم و تاریکی سوق داده می‌شوند، فعالان اجتماعی و افراد دغدغه‌مند و دلسوز جامعه که سال‌ها بدون هیچ چشمداشتی و با هزینه‌های بسیار، در عرصه آسیب‌ها فعالیت کرده‌اند، نه‌تنها مورد توجه و تکریم قرار نمی‌گیرند و از دانش و تجارب زیسته‌شان استفاده نمی‌شود، بلکه با فشارهای امنیتی به حاشیه رانده شده و در نهایت حذف می‌شوند.

***روان‌شناس و فعال اجتماعی در حوزه زنان و کودکان**